

ابوسعید ابوالخیر و سماع (موسیقی)

دکتر محمد دامادی

معلم زبان فارسی در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران

۱ - نکاتی چند دربارهٔ ابوسعید

ابوسعید فضل‌الله‌ابن ابوالخیر، از حیث عظمت مقام عرفانی و شخصیت ممتاز و کم‌نظیر اجتماعی و وسعت مشرب و بسط حال و وجد صوفیانه، از درخشان‌ترین چهره‌های تصوف ایران محسوب می‌شود که در اول ماه محرم سال ۳۵۷ ه. ق (= هفتم دسامبر ۹۶۷ م) در میهنه^۱ چشم به دیدار جهان آفرینش گشوده است و در چهارم شعبان سال ۴۴۰ ه. ق (= ۱۲ ژانویه سال ۱۰۴۹ م)^۲ دیده از دیدار هستی برگرفته است.

سرگذشت و حالات و سخنان و مقامات و کرامات ابوسعید را دوتن از اعقاب او، در دو کتاب «حالات و سخنان شیخ ابوسعید» و «اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید» به تفصیل و اشباع آورده‌اند که بحث پیرامون اهمیت و ارزش ادبی و تاریخی و عرفانی و اجتماعی آن دو کتاب، نیازمند فرصتی دیگر است و فعلاً از حوصلهٔ این مقاله بیرون است.

از مطالعهٔ این دو کتاب و همچنین آثار نویسنده‌گانی که به‌مناسبت از ابوسعید سخن به‌میان آورده‌اند، چنین برمی‌آید که پیر میهنه زندگانی سرشار از بدایعی داشته و برخلاف دیگر معاصران خود، به اطاعت کورکورانه و پیروی از نظام جدولی و پیش‌بینی شده و پذیرفتهٔ مردم، تن در نداده است. آداب و رسوم معمول و معهود در میان مردم را به کناری نهاده و سنت‌های خشک و بی حاصل و تقلید صرف و فارغ از اندیشه را که معمولاً با تاروپود وجود آدمیان پیوندی استوار و ناگسستی دارد به هیچ گرفته و راهی را برای ادامهٔ زندگانی خویش برگزیده است که عقل و احساس او به اصالت آن گواهی و اجابت داده است.

«ابوسعید به نیاز درون» بیش از تمایز ظاهر و طاعت مبتنی بر عادت و عبادات معمول نزد قبیهان و عالمان و واعظان توجه داشت^۳. در گفته‌های ابوسعید، دنیای زیبایی‌های محسوس و ملموس و ظاهر موج می‌زند و زندگی سراسر جذبه و لطف و جادو به چشم می‌خورد^۴. به عقیدهٔ او زندگی اگر از فعالیت مثبت و شادمانی در نتیجهٔ خدمت به عالم انسانی خالی باشد، با مرگ تفاوت ندارد^۵.

از نظر ابوسعید زندگی چیزی تحقیر کردنی نیست زیرا از لطف و زیبایی آکنده است^۶. اساس تعلیمات حقیقی و بی‌رنگی ابوسعید را در خائفاً به هنگام ارشاد مریدان و دوستان فراوانش باید جست. شخصیت واقعی ابوسعید در خائفاً تجلی یافته است و در آنجاست که از گفتارش شور و عشق و حال تراویده و تشنه کامان را از چشمهٔ زلال معرفت سیراب ساخته و به افسرده‌دلان خالک‌نشین با گفتار و کردارش، عشق و نیرو و امید ارزانی داشته است^۷.

روح حساس و هنرمند و متوجه به ظرافت و زیبایی‌ها در جذبه‌های حاصله از سماع درخائفاً، بیش از هر وقت دیگر آشکار است و علاقهٔ او به قوالان و سرودخوانان، از ذوق هنری و اطلاع و بصیرت او به موسیقی حکایت می‌کند^۸. تهور فکر و حریت ضمیر و آزاد اندیشی

در میان سوفیان، ظاهر آن نخستین بار در بوستان خاطر ابوسعید جوانه زده و سر بر کشیده است.^۹ گاه نیز در مجالس سماع از سر جذب و شوق، سخنانی بر زبان می‌آورد که اغلب موجب سوء تفسیر می‌شد. اهل ظاهر و مشرعان آن روزگار نیز گهگاه به آتش اختلاف دامن می‌زدند و چماق تکفیر به دست مردم می‌دادند و زمانی خود نیز در تکفیر و طعنه بر پیر میهنه با مردم هم آواز و هم آهنگ می‌شدند.^{۱۰}

اما ابوسعید آلوده به گرد کدورت‌ها نبود و جان پاکش صفایی چون چشمه‌مهاب داشت و در مقابل انبوه مخالفان تنها با سلاح محبت «مصاف ایشان را می‌شکست» و «مینه و میسر» و قلب و جناح لشکر آنها را برهم می‌زد» و بدین گونه «هیبت و سلطنت خود را به آنها می‌نمود».

آنچه در ذیل به خوانندگان عزیز دقیقه‌یاب و دل آگاه عرضه می‌شود به عنوان «ابوسعید و سماع» است. و در ضمن آن خواننده با ابوسعید خوش مشرب و سماع باره آشنا خواهد شد.

بیان این نکته نیز شاید خالی از فایده نباشد که صوفیه به جای آواز خوش و آهنگ دل‌انگیز روح‌نواز و بطور مطلق قول و غزل و آنچه ما امروز از آن به موسیقی تعبیر می‌کنیم، با دقت نظر و عمق اندیشه و وسعت پیش بینی و حسن انتخابی که داشته‌اند، لفظ «سماع» را برگزیده‌اند^{۱۱} که البته در این مقاله هر کجا لفظ سماع آمده، مرادف یا «موسیقی» بکار رفته است.

۳ - ابوسعید و موسیقی

ابوسعید دلی حساس و روحی پاک و ذوقی لطیف داشت چنان که گاه سخن قوالی و یا شنیدن بیته^{۱۲} او را یکلی منقلب و دگرگون می‌ساخت، پیر میهنه در خانقاه، مجلس سماع ترتیب می‌داد و شیخ و جمع مریدان را وقت خوش می‌شد^{۱۳} و گاه با استماع آواز لطیف، به رقص بر می‌خاست و به وجد آستین می‌افشاند و با کسی سرچنگ نداشت^{۱۴}.

موهبت زندگانی در کنار پدری فرزانه و ورود ابوسعید به معیت پدر، در حلقه صوفیان و آشنایی دماغ و روح و روان او، از روزگار کودکی با موسیقی عارفان و حضور در مجالس سماع^{۱۵} و بیت‌خوانی قوالان، موجب آمد که در سایه بهره‌یابی از ذوق و استعداد فطری، در روزگار کمال زندگانی به فرهنگ و هنر از افق وسیع و بی‌مرز بنگرد و تعلیمات خانقاه را علی‌رغم هم‌داستان شدن مخالفان^{۱۶} - از ظرافت و لطافت حس برخوردار سازد. و برای توجیه روش تربیت خود که در حقیقت «زمزمه محبت» بود، استدلال‌کننده:

«جوانان را نفس از هوا محالی نباشد و ایشان را هوای نفس غالب باشد و هوای بر همه اعضا غلبه کند اگر دست برهم زند، هوای دستشان بریزد و اگر پای بردارند، هوای ایشان کم شود چون بدین طریق هوا از اعضای ایشان نقصان گیرد، از دیگر کباب خویشتن نگاه توانند داشتن، چون همه هواها جمع شود و العیاذ بالله در کبیره مانند، آن آتش هوی در سماع ریزد اولاتر که به چیزی دیگر ریزد»^{۱۷}.

ابوسعید به استناد آیات قرآنی به روش استحسانی، کیفیت تأثیر مطلوب یا نامطلوب سماع را در افراد، تابع تعلقات و قرائن موجود و احوال آدمی می‌دانست و معتقد بود اگر سماع مقترن به فساد شرع و عقل باشد، از قبیل ملامی و مناهی و فسوق و فجور و تهییج شهوات و مانند آن‌ها جایز نیست ولی آنجا که از مقدمات تحریک به فساد دور و نتیجه‌اش متضمن مصلحت شرع و عقل باشد و موجب انصراف خاطر از تعلقات دنیا و وارستگی از آنچه رنگ تعلق پذیرد، باشد و سبب اعتنا و توجه به امور مطلوب و ممدوح معنوی گردد و از اغراض و

آلودگی های پلیدمادی بدور باشد، جایز و رواست. پیر میهنه در تبیین این اعتقاد گفته است: «السمع هو الوقت فمن لاسمع ومن لاسمع له فلا بد ان له لان الله تعالى قال انهم عن السمع لمعزلون و قال قالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في اصحاب السعير. فالسمع سفير من الحق ورسول من الحق يحمل اهل الحق بالحق الى الحق فمن اصغى اليه بحق تحقق ومن اصغى اليه بطبع ترندق»^{۱۹}.

سماع هر کس رنگ روزگار وی دارد، کس باشد که به دنیا شود و کس بود که بر هوای نفس شود. کس باشد که بردوستی شود و کس باشد که بر وصال و فراق شود این همه وبال و مظلمت آن کس باشد چون روزگار با ظلمت باشد سماع با ظلمت بود و سماع درست آن باشد که از حق شود»^{۲۰}.

ابوسعید چنان به وجد و سماع اعتقاد داشت که مریدان را گفته بود اگر صدای مؤذن بشنوند هم از رقص بازایستند وی نه تنها بر منبرایات عاشقانه می خواند بلکه گاه در خانقاه درویشان بهنگام استماع سماع، شطحیات^{۲۱} که بارها موجب خشم و لعنت عامه ورد و طرد و حتی قتل صوفیه می گردید و طبق معمول پراز دعوی وحدت و اتحاد و حلول و اتصال بود، از سر وجد بر زبان می راند و ظاهراً همین نکته بود که حتی مجالس و عیظ ابوسعید را زرد عامه مظنون و مظلوم می داشت و عیب نبود که مشرعه و فقها مردم را به سبب آنچه در این مجالس گفته می شد بر ابوسعید می شورا میدادند^{۲۲}.

در حقیقت سماع از نظر ابوسعید، نوعی عبادت و وسیله ای برای تزکیه نفس و تعلق روح و انقطاع از ماسوی الله و پیوستن به حق و فناء فی الله بود ازین رو می گفت: «السمع يحتاج الى ايمان قوي لان الله تعالى قال ان تسمع الامن يومن باياتنا فالسمع غذاء الارواح و شفاء الاشباح والسمع لسالك الطريق ومن لم يسلك الطريق لا يكون له سماع بالتحقيق»^{۲۳}.

داستان دست گیری ابوسعید از «پیر طنبورزن»^{۲۴} در زمانی حساس که وام بسیار بر خواجه حسن مؤدب خادم خاص و پیش کار امین و صدیق پیر میهنه فراهم آمده بود و در همان وقت پیرزنی صد دینار زر به رسم تثار برای تأمین هزینه های خانقاه آورد و اینار ابوسعید درعین نیاز شدید که به فرستاد از موسیقی دان پیر داشت و به وسیله حسن مؤدب آن زر را جهت پیر طنبور زن به گورستان حیره فرستاد و یا داستان رفق و معاشات و محبت ابوسعید در حق جوان قشور مستی که حسن مؤدب از خرابات به خانقاه آورده بود^{۲۵} و یا داستان تثار محبت به «زنی مطربه، مست، روی بگشاده و آراسته» در بازار نیشابور که «زردیک شیخ رسید جمع بانگ بروی زدند که از راه فراتر شو! شیخ گفت دست از او بدارید چون آن زن زردیک شیخ رسید، شیخ گفت:

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آراسته و مست به بازار آیی ای دوست تترسی که گرفتار آیی !!

آن زن را حالتی پدید آمد و بسیار بگریست و در مسجدی شد و توبه کرد»^{۲۶}. گذشته از اثبات علاقه ابوسعید به یاری درماندگان و بیچارگان و تیره بختان، و آموختن شیوه ایشار و گذشت و جوانمردی در عمل به خانقاهیان، مبین این واقعیت نیز هست که پیر میهنه را به خداوندان هنر، علاقه و احترامی خاص بوده است. علاوه بر آن که ابوسعید به سائق آگاهی از روح حساس و تأثیر پذیر و زودرنج ارباب هنر، برای آنها، آزادی عمل بیشتری هم قابل می شده است. با شهرت ابوسعید بر رغم فقها و مشرعیان، مجالس سماع او اندک اندک رونقی تمام یافت^{۲۷}. در این مجالس آنچه درویشان را شور و حال می بخشید، رقص و سماع به عنوان وسیله ای برای رفع قبض و ملال و خواندن اشعار لطیف عاشقانه بود و ابوسعید این گونه اشعار را از معانی ظاهری تأویل می کرد تا مورد انکار و ایراد مخالفان قرار نگیرد^{۲۸}. ابوسعید در لحظات پایان عمر نیز از اندیشه سماع و تجویز غنا و تشویق یاران به اینکه به عنوان «خنیگران خدا» بر تربت اوشادمانی برپاکنند، غافل نبود و هنگام بیان

وصایا به مریدان می‌فرمود که «شما درویشان بر تربت ما سماع کنید»^{۴۰}.
 داستان دلکشی که فرزندزاده ابوسعید محمد بن منصور به نقل از «خواجه احمد محمد صوفی» در اسرارالتوحید آورده است و ما آن را در پایان این مقال خواهیم آورد، علاوه بر آنکه از اشتمال بر ظرافت و ملاحظت و لطف کلام که متناسب با شخصیت ابوسعید تواند بود، خالی نیست و گرچه بظاهر از ساخته‌های خانقاهیان و مریدان ابوسعید است، برعلاوه و توجه ابوسعید به «سماع و موسیقی» در مدت زندگانی طولانی و سرشار از شورو شوق و جذبه و حال و ذوق او نیز، دلیلی قاطع تواند بود. داستان اسرارالتوحید چنین است:
 «درویشی از اصحاب خاتقاه من، بعد از وفات شیخ ما قدس الله روحه العزیز، او را به خواب^{۴۱} دید که شیخ را گفتی ای شیخ تو در دنیا بر سماع و لوعی تمام داشتی اکنون حال تو با سماع چیست؟ شیخ او را گفتی:

از لحن‌های موصلی و لحن ارغنون آواز آن نگار مرا بی‌نیاز کرد.»

پنجشنبه اول بهمن ماه ۱۳۴۹ شمسی
 طهران - دکتر محمد دامادی

یادداشت‌ها و گزیده مراجع

- ۱ - اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید، تهران، ۱۳۳۲، طبع آقای دکتر ذبیح‌الله صفا، ص ۱۵ و دایرة المعارف اسلام چاپ جدید ۱۹۵۴ ص ۱۴۵ ذیل ابوسعید فضل‌الله بن ابوالخیر.
- ۲ - اسرارالتوحید ص ۳۵۶، حالات و سخنان شیخ ابوسعید طبع آقای ایرج افشار تهران ۱۳۴۱ ص ۱۰۹، طبقات الشافعیه سبکی ج ۴ ص ۱۰، دایرة المعارف اسلام ص ۱۴۵.
- ۳ - اسرارالتوحید ص ۱۴۹ و ۱۸۰ و کتاب الفصل فی الملل و الاہواء و النحل تألیف امام ابی‌محمد علی بن احمد بن خرم‌الظاهر (متوفی ۴۶۵) جزء ۴ ص ۱۸۸ طبع مصر سال ۱۳۲۱ ق.
- ۴ - اسرارالتوحید ص ۱۸۴، ۲۱۳، ۲۳۲، ۲۸۰، ۲۸۱.
- ۵ - شورش، مرد آن بود که در میان خلق بشیند و برخیزد و بخصب و بخرد و بفروشد و در بازار در میان خلق ستادی داد کند و زن کند و با خلق درآمیزد و یک لحظه از خدای غافل نباشد. اسرارالتوحید ص ۲۱۵ و «...» مرد باید که به میان بازار در میان مردمان بخدای مشغول باشد و یک لحظه بدل از او خالی نبود. اسرارالتوحید ص ۲۶۴.
 بی‌مناسبت نیست که در تأیید سخنانی که از پیر میهنه در بیان شیوه زندگانی از منظر او یاد شده، گفتار جرج برنارد شاو George Bernard Shaw (۱۸۵۶ - ۱۹۵۰ میلادی) طنزنویس زبردست معاصر و نماینده برداز شوخ طبع ایرلندی را در اینجا ذکر کنیم که می‌گوید:
 «آرزو دارم که تا آخرین رمق وجود من ثمری بیخشد و روزی که می‌میرم زمانی باشد که از من هیچ خدمتی ساخته نباشد، هر چه بیشتر کار می‌کنم از زندگی بیشتر حظ می‌برم. برای من زندگانی یک چراغ کم‌روغن بی‌اهمیتی نیست که بزودی خاموش شود. من زندگانی را بمثابة یک مشعل پر نور و درخشانده می‌دانم که فعلاً نگاهداری او را به من سپرده‌اند من می‌خواهم هر چه ممکن باشد روغن این مشعل را زیادتر نموده و آنرا نورانی‌تر از بیشتر به نسل‌های آینده تسلیم نمایم.» مجله مهر سال چهارم ۱۳۱۵ شمسی.
- ۶ - اسرارالتوحید ص ۷۷ و ۱۳۶ و ۱۷۹ و ۱۸۳ و بسیاری از موارد دیگر.

۷ - اسرار التوحید ص ۱۱۴ و ۲۲۶ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و نیز نگاه کنید به «آثار البیاد و اخبار العباد» از جمال الدین ابویحیی زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (متولد ۶۰۰ و متوفی ۶۸۲ هـ ق) چاپ گوتینگن ص ۲۴۲ - ۲۴۱ که روایت اول آن را در ۶۶۱ و روایت دوم آن را در ۶۷۴ هـ تألیف کرده است، در ذیل کلمه خاوران می نویسد: «... و بدان منسوبت شیخ ابوسعید بن ابوالخیر و او کسی است که طریقه تصوف را نهاد و خانقاه ساخت و هر روز دوبار خوان گسترد و همه آداب صوفیان منسوب باوست و...»

۸ - اسرار التوحید ص ۲۴۵

۹ - اسرار التوحید ص ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۳۲۸، تاریخ تصوف در اسلام تألیف دکتر قاسم

غنی ج ۲ ص ۱۵۷

۱۰ - اسرار التوحید ص ۷۷ تا ۸۲ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۲۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و حالات و سخنان ص ۵۰ تا ۵۷ و ترجمه رساله قشیری به تصحیح شادروان استاد بدیع الزمان فروزان فربنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۵ ش - ص ۱۱ که ظاهراً علت غایی نگارش و تألیف رساله قشیری به درعسر ابوسعید بدان سبب بوده است که: «اندر طریقت فترت پیدا آمد لابل که یکسره مندرس گشت بحقیقت پیران که این طریقت را دانستند برفتند و اندکی برنایان که بر سیرت و طریقت ایشان اقتدا کنند، ورع برفت... حرمت شریعت از دلها بیرون شد... و آسان فراز گرفتند گراردن عبادت ها و نماز و روزه را خوار فرا گرفتند و... و دعوی کردند که ایشان از حد بندگی برگزشتند و به حقیقت وصال رسیدند...» این همه تعریض و کنایه و بیّن الشکوی که بخامنه امام ابوالقاسم قشیری (۴۶۵ - ۳۷۶ هـ ق) در مقدمه کتاب او آمده است ظاهراً نشانه آنست که ظهور ابوسعید، موجب تحوّل در نظام موجود گردیده، و در نتیجه وجوه امتیاز و تشخیص شیوه صوفیانه پیر میهنه، منافع سنتی آنها سخت در خطر افتاده است و ازین رو با بسیج همه امکانات موجود به طعمه و ملامت و تکفیر و تحقیر از ابوسعید پرداخته اند. زیرا ابوسعید گفته بود: «آنچه ظاهر شرع است همه مراعات اسباب است و آنچه حقیقی است نظاره مسبب الاسبابست.» حالات و سخنان ص ۸۲.

۱۱ - اسرار التوحید ص ۸۱.

۱۲ - فرهنگ اشعار حافظ تألیف دکتر احمد علی رجائی بخارانی ۱۳۴۰ ش، ص ۱۷۹

و ۱۹۵.

۱۳ - اسرار التوحید ص ۲۸۰

۱۴ - اسرار التوحید ص ۸۵

۱۵ - اسرار التوحید ص ۲۳۶ و ۲۳۷ و شرح مثنوی شریف جزو سوم از دفتر اول از

شادروان استاد فروزان فر ۱۳۴۸ دانشگاه تهران ص ۷۵۵

پرتال جامع علوم انسانی

۱۶ - اسرار التوحید ص ۱۶.

۱۷ - اسرار التوحید ص ۷۷.

۱۸ - اسرار التوحید ص ۲۲۳.

۱۹ و ۲۰ - اسرار التوحید ص ۲۷۷.

۲۱ - ارزش میراث صوفیه آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب ۱۳۴۴ طهران انتشارات

آریا ص ۸۳ و ۸۴ و اسرار التوحید ص ۷۷ تا ۸۲.

۲۲ - الشطح: کلام یترجمه اللسان عن وجد یفیض عن معدنه مقرون بالدعوی الا ان یکون صاحبه متسلباً و محفوظاً و کان بعضهم اذا سأله انسان مسأله فيها دعوی یقول اعود بالله من شطح اللسان» کتاب اللمع فی التصوف لابی نصر السراج الطوسی ص ۳۴۶ الشطح: عبارة عن کلمه علیها رایحه رعونه و دعوی. رهی نادره آن توجد من المحذتین» کتاب اصطلاح المصوفیه

لمحی‌الدین ابن‌عربی، به تصحیح آقای مظفر بختیار - تهران ۱۳۴۸ ص ۲ .
«سطحیّات» از مقوله سخنانی است که در دفاع از شیطان پارمی از عرفا مانند «امام احمد غزالی» و «عین‌التضایة همدانی» امتناع او را از سجده آدم بر کمال توحید و یکتاپرستی او توجیه کرده‌اند نه تمرد و سرپیچی از اطاعت حق تعالی. برای اطلاع از تفصیل بیشتر رجوع شود به «تفسیر مثنوی مولوی» تألیف استاد همایی ص ۲۳۵ چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۹ .

۲۳ - ارزش میراث صوفیه ص ۱۱۸ .

۲۴ - اسرارالتوحید ص ۳۲۳ و نیز ص ۳۱۸ همان کتاب : «از شیخ سؤال کردند از سماع گفت : «للسماع قلب حی و نفس میت» .

۲۵ - اسرارالتوحید ۱۱۶ و ۱۱۷ - که شیخ فریدالدین ابوحامدمحمد بن ابوبکر ابراهیم بن اسحاق عطار نیشابوری (۶۲۷ - ۵۳۷ هـ ق) در منظومه عرفانی مهمیبت‌نامه (به اهتمام دکتر نورانی وصال ۱۳۳۸ تهران) آن‌را به رشته نظم کشیده است با مطلع :

بود پیری عاجز و حیران شده سخت کوش جرخ سرگردان شده

(ص ۳۴۰ و ۳۴۱)

و در کتاب شریف مثنوی (دفتر اول طبع نیکلسون ص ۱۱۶) مولانا جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی (۶۷۲ - ۶۰۴ هـ ق) نیز آنرا منظوم ساخته است. با این تفاوت که در مثنوی، ظرف وقوع حادثه، شهر مدینه است و فریادرس پیر رامشگر، عمر بن الخطاب خلیفه اسلام است. در حالی که در کتاب اسرارالتوحید، شهر نساپور و دستگیر پیر طنبورزن، ابوسعید ابوالخیر است. (برای اطلاع از تفصیل وجوه تمایز و جهات افتراغ در روایت متفاوت اسرارالتوحید و مثنوی، رجوع شود به شرح جزء سوم از دفتر اول مثنوی شریف (ص ۷۵۷ - ۷۵۳) تألیف شادروان استاد فروزان فر .

۲۶ - اسرارالتوحید ص ۲۴۵

۲۷ - اسرارالتوحید ص ۲۴۶

۲۸ - اسرارالتوحید ص ۲۵۱ و ۲۵۰ که نتیجه غایب داستان مذکور، پیروزی ابوسعید است بر مخالفان سماع که تا آن زمان طاهر آعمود و معمول نبوده است و محتمل است که پیر میهنه، نخستین بار بساط سماع را در خانقاه خود گسترده است .

۲۹ - ارزش میراث صوفیه ص ۱۷۴ .

۳۰ - اسرارالتوحید ص ۳۴۹ . مطالعات فرسنگی

۳۱ - بسیاری از داستان‌های اسرارالتوحید، خواب‌آلوده است. خواب نرد صوفیه، بمعنی انفصال از حس و ارتباط به عالم روحانی است. زیرا آدمی در بیداری، خواه ناخواه ناگزیر از توجه و پذیرش آداب و رسوم و سنت‌ها و عقیده‌هاست. اما در هنگام خواب، انسان در تحمیل رغبتات، آزاد است و احکام مطابق میل انسان و بدون تحمل رنج و فکر صادر می‌شود. داستان‌هایی که محمد بن منصور با ذکر نام و بیان کیفیت وقوع آن‌ها به صورت خواب در اسرارالتوحید پرداخته است کم نیست و در موارد بسیاری توان آن‌ها را یافت. اما درباره اهمیت خواب در نزد صوفیه به داستان پیرچنگی در دفتر اول مثنوی و شرح آن به خامه استاد فقید فروزان فر (ص ۷۶۸ بعد جزء سوم) رجوع فرمایید .

۳۴ - اسرارالتوحید ص ۳۸۴ .